

باسمه تعالی

فاعلیت الهی مهم‌ترین پیش‌فرض در مسائل فلسفه دین

حمیدرضا آیت‌اللهی^۱

فیلسوفان دین می‌کوشند تا مسائل فلسفی را که درباره گزاره‌های بنیادین دینی مطرح شده است تحلیل کنند و با تبیین آن، موضوع صدق و کذب آن را واریسی نمایند. اما تجزیه و تحلیل گزاره‌های دینی همواره بر اساس پیش‌فرض‌هایی است که پرسش‌ها در آن بستر برمی‌خیزند. علی‌رغم تنوع مسائل فلسفه دین، اما اغلب آن‌ها از تبیین نامناسب برخی پیش‌فرض‌ها رنج می‌برند؛ بگونه‌ای که به جای پاسخ به پرسش اصلی باید ابتدا نحوه تلقی از پیش‌فرض‌ها روشن گردد تا بتوان در خصوص آن گزاره‌ها اظهار نظر کرد. در این مقاله در نظر است نشان داده شود که نحوه تلقی از فاعلیت الهی در عالم، اهمیت بسیاری در نحوه شکل‌گیری یک پرسش فلسفه دین دارد و اغلب چالش‌های موجود در فلسفه دین از نحوه تلقی نامناسب از فاعلیت الهی برخاسته‌اند، اگر چه ظاهراً این تلقی در استدلال‌ها خود را نشان نمی‌دهند.

در توضیح و بسط این نظر نکات ذیل متذکر می‌گردد. از آنجا که فلسفه دین بیشتر مسأله‌محور است، معمولاً شاکله مباحث فلسفه دین اغلب مسائل و موضوعاتی است که فیلسوفان دین (اعم از معتقدان و غیرمعتقدان) به عللی آن‌ها را مهم دانسته و پیش کشیده‌اند. به این جهت نحوه طرح پرسش و خاستگاه پرسش اهمیت بسیاری دارد: الف- برخی پرسش‌ها برخاسته از نگرش ابتدایی عامیانه از گزاره‌های دینی است که نوع تلقی و تفسیر ابتدائی مشکلاتی را به همراه می‌آورد. برداشت‌های سطحی از گزاره‌های دینی، مخصوصاً آنجا که به خداوند راجع است، اغلب موجب مشکلات و پرسش-هایی می‌گردد که محور بحث در فلسفه دین گردیده است. ب- در برخی موارد «دفاع از خداواری به هر قیمتی» در دفاع‌های سطحی، موجب تالی فاسدهای دیگری می‌گردد که معمولاً در نگاه ابتدائی نمی‌توان به آن‌ها پی برد. لذا ضرورت دارد قبل از هرگونه اقدامی، تبیین‌های مفهومی درستی از موضوعات و مسائل ارائه نمود. در استدلال‌های فلسفه دین معمولاً بار کلام بر ارائه استدلال درست برای قبول یا رد یک گزاره گذاشته می‌شود و کمتر به تبیین‌های مفهومی عناصر اصلی مدعای دینی پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد اگر بر این بخش از تحلیل‌های فلسفی تاکید گردد، تبیین‌های استدلالی تحت‌الشعاع آن رنگ دیگری پیدا خواهند کرد.

با تجزیه و تحلیل اغلب مسائل فلسفه دین می‌توان به خوبی توجه نمود که «نحوه فاعلیت الهی در جهان» با اینکه در هسته اصلی استدلال‌ها در فلسفه دین ظاهر نمی‌شود، اما نقش تعیین‌کننده‌ای در پرسش و پاسخ‌های ارائه شده دارد، لذا اغلب پرسش‌های فلسفه دین باید ابتدا تحلیل مناسبی از فاعلیت الهی ارائه کند تا بر اساس آن بتوان در مقام ارزیابی عقلانی، به درستی یا نادرستی گزاره‌ای رسید. برای نشان دادن این موضوع، ذیلاً برخی مسائل فلسفه دین مورد تدقیق قرار می‌گیرند و سعی می‌شود نشان داده شود که چگونه فاعلیت الهی نقش مهمی در طرح پرسش و نحوه پاسخ‌گویی به آن داشته است.

۱- در تحلیل‌های دئیستی از باور به خداوند در قرون ۱۷ و ۱۸، معمولاً به گونه‌ای از نقش خداوند در عالم صحبت می‌شد که گویی در جایی که روال عادی علم نمی‌توانست به توجیه یک پدیده بپردازد علت آن پدیده به دست قدرت خداوند نسبت داده می‌شد. با این تلقی، روال عادی عالم که بر اساس قوانین ثابت طبیعت، که ذاتی آن به حساب می‌آمد، دیگر نیازی به فاعل مختاری هم‌چون خداوند نداشت. این نگاه غلط به نحوه اعمال قدرت الهی

۱. استاد دانشگاه علامه طباطبایی

بود که جریان‌های الحادی آن قرون را تقویت نمود. شاید بتوان گفت خود این تلقی، ناخودآگاه یک نوع الحاد جزئی و بخشی بوده است که زمینه را برای الحاد فراگیرتر مهیا ساخت. از این نوع نگرش به خدا، «خدای رخنه‌پوش» نتیجه می‌شد که بدیهی است با پیشرفت علم و یافته شدن دلیل علمی آن رخنه‌های تبیینی، دامنه فعالیت الهی محدودتر می‌گردید و این علم بود که روز به روز پرتوان‌تر در تبیین آن رخنه‌ها می‌گردید. این جریان تا آنجا ادامه یافت که اگوست کنت طرح مسأله خدا را، در دوران بلوغ علمی، بی‌فایده و گزارف نشان داد؛ چرا که دیگر کاری نبود که او بتواند انجام دهد و فاعلیت او را بتوان در آن کار ضروری دانست. جمله معروف لاپلاس مبنی بر اینکه «در کتابم دیگر توانستم همه چیز را توجیه کنم و دیگر احتیاجی به فرضیه خدا نداشتم» نشان از این تلقی غلط دارد. در الهیات طبیعی که برهان نظم به علت ابتنائیش بر یافته‌های علمی اهمیت داشت تمام سعی بر آن بود که نظم موجود در طبیعت به ناظم باشعوری استناد داده شود که نمی‌توانست بخشی از خود طبیعت باشد. اما سؤال این بود این ناظم چگونه دست‌به‌کار نظم می‌شود؟ آیا این ناظم باید هم‌چون انسان‌ها در نظم بخشیدن به یک مجموعه، از قوانین از پیش تعیین شده و ثابتی که مربوط به طبیعت است، برای اعمال نظم خود استفاده برد؟ اصلاً آیا تمثیل نظم تکوینی با نظم صناعی می‌تواند به خوبی عهده‌دار نحوه ایجاد نظم عالم توسط خداوند گردد؟ در تاریخ تطورات برهان‌های نظم، تمامی تلاش‌های فلسفی، در جهت ارزیابی استدلال‌های له و علیه این برهان بوده است. استدلال‌های پیلی و هیوم در این زمینه تمامی بر محور ارزیابی برهان نظم بوده است ولی کمتر جریانی به رمز گشایی از نحوه فاعلیت الهی بوده‌اند. درحالی‌که تبیین این پیش‌فرض برهان نظم اگر به‌درستی ارائه می‌شد، جریان اصلی بحث را دگرگون می‌کرد.

۲- در جریان بسط برهان نظم، تمثیل معروف پیلی مبنی بر این که نیاز عالم به ناظم باشعور هم‌چون نیاز ساعت به یک ساعت‌ساز است، تلقی از خداوند را هم‌چون «ساعت‌سازی لاهوتی» ایجاد کرد که نحوه فاعلیت خداوند فقط در حد یک تنظیم‌گر اولیه و سپس کار ساعت بدون نیاز به ساعت‌ساز بود. درست است که در این تحلیل، دیگر از خدای رخنه‌پوش سخن نمی‌آید، ولی این تمثیل، ناخودآگاه چند برداشت دیگر نیز ایجاد می‌کرد. نخست آن که همان‌گونه که ساعت‌ساز بر اساس قوانین چرخ‌دنده‌ها و فنر و سایر قوانین فیزیکی، دست‌به‌کار ایجاد هماهنگی بین قطعات ساعت برای بر آوردن غایتی می‌نمود، به همان صورت فعل الهی نیز بایستی بر اساس قوانین از قبل تثبیت‌یافته در طبیعت که ذاتی آن دانسته می‌شد، کار هماهنگی را انجام دهد. در نتیجه نقش خداوند در حد استفاده از قوانین مستقل از او پایین می‌آمد. دوم این که ساعت‌ساز با ایجاد این هماهنگی، پس از ساخته شدن ساعت، دیگر نقشی در ادامه کار ساعت نداشت. سالیان دراز، حتی پس از مرگ او، ساعت بدون نیاز به ساعت‌ساز به کار خود ادامه می‌داد. پس نقش ساعت‌ساز به‌وجود آوردن نظم و هماهنگی بود و ادامه آن کار قوانین طبیعت بود. با این تلقی، فاعلیت الهی به دمیورژ افلاطونی فروکاسته می‌شد که کار اصلی‌اش را در ابتدای عالم انجام داده است و اکنون دیگر نقشی برای او تصور نمی‌شد تا درصد انجام آن باشد، پس با خداوندی دست‌بسته مواجه می‌شویم که نه تنها در وجود فعلی اشیاء که در هماهنگی فعلی آن‌ها نیز نمی‌توانست تأثیری داشته باشد. ثالثاً، از آنجا که قوانین طبیعت، ذاتی آن به حساب می‌آمد، خود این قوانین، مستقل از خداوند و به عنوان رقیبی برای او در دگرگونی‌های طبیعت، فاعلیت الهی را به شدت محدود می‌نمود. اگر تلقی درستی از فاعلیت الهی بود دیگر مثال ساعت‌ساز نمی‌توانست این‌گونه تالی فاسدها را داشته باشد.

۳- در دفاع‌هایی از برهان نظم که در آن از حساب احتمالات استفاده می‌شد بگونه‌ای تحلیل می‌گردید گویی خداوند در ایجاد نظم در عالم، به یک‌باره و یا در محدوده زمانی اندکی دست‌به‌کار نظم است. احتمال بسیار ضعیف نظم‌های موجود در عالم بر اساس تصادف (مخصوصاً در قالب تمثیل‌های آن هم‌چون تایپ تصادفی یک بچه و

احتمال ایجاد لغت‌نامه وبستر) این تلقی غلط را دامن می‌زد که گویی خداوند به یک‌باره و یا در یک محدوده زمانی معین هم‌چون ناظم‌های باشعور انسانی (مثل نویسنده یا نویسندگان لغت‌نامه وبستر) با تدبیر خود، نظم‌ها را ایجاد نموده است. بدیهی است مسأله خلق دفعی کره زمین و خلقت یک‌باره حضرت آدم در این نوع برداشت بی‌تأثیر نبوده است. در این نوع برداشت جریان تدبیر تدریجی عالم که چند میلیارد سال در یک فرایند زمانی رخ داده باشد چندان مطلوب این‌گونه دین‌داران نبوده است. به همین جهت بود که نظریه تکاملی داروین، دشمن دین‌مداری قلمداد می‌گردیده است. حال، اگر فاعلیت الهی و حتی ناظمیت او در حصار زمان اندک نظم دهی در قالب فوق در نظر گرفته نشود پاسخ‌های دین‌مداران رنگ و مواجهه‌ای دیگر می‌یافت.

۴- تلقی‌های مردم عادی از رحمت‌های خاص خداوند که در معجزات و یا الطاف خاص الهی هم‌چون استجابات دعاها وجود دارد انتظار از فاعلیت خداوند را فقط در محدوده‌های فوق منحصر می‌نمود. درحالی‌که هرگونه تغییر و تحول در عالم که در یک نظام معین قوانین فیزیکی انجام می‌شود نیز برخاسته از فاعلیت مداوم الهی است که معمولاً کمتر در میان مردم عادی دین‌دار مورد توجه قرار می‌گیرد. به علت همین برداشت سطحی است که در مواجهه با عدم استجاب دعا یا ندیدن عنایات خاص الهی در زندگی، از اساس تردید در وجود خداوند یا صفات او به وجود می‌آید؛ یا دین‌داران سعی می‌کردند با توجیهات شکننده، اعتقاد خود را حفظ کنند ولی همواره دل‌خوری باطنی از عدم استجاب دعا و موارد شبیه آن، هم‌چون خوره‌ای رفته‌رفته باور او را تحلیل می‌برد و یا مانع باور عمیق فرد در کلیه شرایط زندگی به خداوند می‌نمود. همان‌گونه که دیده می‌شود پیش‌فرض ناقص از فاعلیت الهی است که هسته بنیادین این‌گونه پرسش‌هاست، درحالی‌که اغلب پاسخ‌ها به‌جای ارائه تبیین درست از فاعلیت الهی، صرفاً به استدلال‌هایی برای توجیه باورهای دینی خود در این‌گونه موارد می‌پردازند.

۵- مسأله شرور، که سهم عمده‌ای از فلسفه دین را به خود اختصاص داده است به شدت مبتنی بر پیش‌فرض نوع فاعلیت خداوند است. برداشت از خداوند هم‌چون پدر آسمانی -مخصوصاً در مسیحیت- که جز مهربانی و دلسوزی برای فرزندان زمینی‌اش ندارد با وجود بلایای بزرگ طبیعی و مصائب عظیم بشری تعارضی ایجاد می‌کند که نه تنها باور به او را زیر سؤال می‌برد بلکه موجبات انکار خداوند را نیز فراهم می‌آورد. لذا ضرورت دارد قبل از پاسخ به شبهه شرور، نحوه فعل الهی را در روی زمین با توجه به صفات او هم‌چون رحمت و قدرت و علم به‌خوبی تبیین نمود تا بر اساس آن بتوان درباره تعارض شرور با عنایت الهی بحث نمود. یقیناً اگر وجه جلالت خداوندی به همراه وجه جمالیات او منشأ فعل او باشد رحمت الهی صرفاً در حد پدر دلسوز مهربانی که فقط از طریق مهربانی به فعل بپردازد نخواهد بود، بلکه رحمت او در برخی مواقع جنبه غضب بر ستم‌گران و اعمال خشونت در قبال معاندان را نیز خواهد داشت. در این‌گونه موارد استناد عذاب الهی به فعل خداوندی، حضور شرور را در عالم بگونه‌ای دیگر رقم خواهد زد. گرچه تمامی پاسخ‌های مبتنی بر این تلقی از خداوند نمی‌تواند کافی و یا درست باشد ولی این موضوع نشان می‌دهد جهت‌گیری بحث در برداشت‌های مختلف از فعل الهی می‌تواند جریان متفاوتی از استدلال را در فلسفه دین فراهم بیند. این امر نشان می‌دهد که تبیین پیش‌فرض فاعلیت الهی در بحث شرور اهمیت بسیاری دارد. همان‌گونه که می‌دانیم الهیات پویشی برای حل بسیاری از مسائل فلسفه دین موضوع فاعلیت الهی را مورد توجه قرار می‌داده است و سعی نموده است با تلقی متمایزی از فعل الهی در عالم، بر بسیاری از مسائل در این حیطه غلبه کند. در این نگرش به جای خلقت از واژه خلاقیت استفاده می‌گردد و فعل الهی به «ترغیب الهی» برای تمامی موجودات - که خود نیز بهره‌ای از اختیار دارند - فروکاسته می‌شود. در نتیجه در این مدل الهیاتی خداوند به جای خلق و فاعلیت فقط نقش ترغیب‌گر را دارد. الهیدانان پویشی به‌خوبی فهمیده بودند مسأله اصلی شرور در برهان آوری له و یا علیه آن نیست، بلکه با تغییر

- پیش‌فرض فاعلیت الهی می‌توان از منظری دیگر به پاسخ مسأله پرداخت. گرچه راه حل آن‌ها با مشکلات بسیاری مواجه است اما این تلاش الهیدانان پویشی نقش تعیین‌کننده این پیش‌فرض را نشان می‌دهد.
- ۶- اشکالی که آیر و آنتونی فلو به معناداری گزاره‌های دینی می‌گیرند و در آن ابطال‌پذیری یا تحقیق‌پذیری گزاره‌های دینی را زیر سؤال می‌برند، ناشی از نوع برداشت غلط آن‌ها از نحوه فاعلیت الهی است. اگر نقش فاعلیت خداوند را هم‌چون نقش باغبان در قبال باغ (هم‌چون تمثیل فلو) بگیریم که یک فرایند طبیعی را فقط منظم‌تر می‌کند، بدیهی است که حضور یا عدم حضور خداوند در عالم چندان فرقی را ایجاد نخواهد کرد. ولی اگر تمامی جریان رشد گیاهان یک باغ را تحت روال منظمی (که همان قوانین ثابت طبیعی هستند) تبیین کنیم که خداوند وضع نموده است و همواره بر ثبات این قانون نیز اراده می‌نماید، اصلاً مسأله رنگ و بوی دیگری پیدا خواهد کرد، چه رسد به این که وجود لحظه‌به‌لحظه باغ و باغبان را نیز او افاضه می‌کند. متأسفانه به نظر می‌رسد پاسخ‌های هیر و میچل و هیک به این مشکل، در بستری ارائه شده است که به نحوی با پیش‌فرض غلط فلو همراهی می‌گردد. بسیاری از مثال‌های به کار رفته در فلسفه دین رهن است و خود ایجادکننده مسأله. پس ضرورت دارد قبل از آنکه در خصوص معناداری گزاره‌های دینی سخن بگوییم بیانی که از فاعلیت الهی در جهان داریم به دقت واکاوی گردد شاید با تصحیح باورهای غلط، دیگر جایی برای طرح برخی پرسش‌های فلسفه دین باقی نماند. در این زمینه یان کرومبی به خوبی متوجه این مشکل گردید سعی کرد با عنوان «خلاف قاعدگی» بخشی از این تلقی‌های غلط را اصلاح نماید.
- ۷- در ارائه برهان‌های جهان‌شناختی - مخصوصاً از پنج راه آکویناس - تلقی از فاعلیت الهی، همانند نسبت پدر به پسر یا نجار به صندلی و یا بنا به بنا، همان مشکلاتی را به وجود می‌آورد که برای متکلمان پیش آورد. متأسفانه این طرز فکر غلط چنان فراگیر شده است که برهان‌های جهان‌شناختی را آسیب‌پذیر نموده است. یقیناً برهان جهان‌شناختی که فاعلیت خداوند را هم‌چون پدر نسبت به پسر نشان دهد، نمی‌تواند از چنبره اشکال تسلسل موفق بیرون بیاید. این نوع علیت نیز با مشکلات بیشتری مواجه است که به این سادگی نمی‌توان آن را برای کل عالم در نظر گرفت. اما اگر تعبیر ما در فاعلیت الهی برای عالم، هم‌چون نسبت ما و صورت‌های خیالی ما باشد بسیاری از مشکلات پیش‌گفته مطرح نخواهد شد و راه برهان جهان‌شناختی هموارتر خواهد گردید چرا که نمی‌توان در عالم مثال‌هایی برای علیت هستی‌بخش الوهی پیدا نمود. این امر نشان می‌دهد که برهان جهان‌شناختی به شدت متأثر از نوع برداشت ما از فاعلیت الهی است.
- ۸- در تمثیل دیگری که به اهل عرفان بیشتر نزدیک است نحوه فعل الهی در جهان در نسبت ربطی خورشید و پرتوهای آن تبیین می‌گردد که علی‌رغم آن که این تمثیل به خوبی وابستگی تام عالم را به خداوند نشان می‌دهد ولی متأسفانه اراده الهی را زیر سؤال می‌برد، در نتیجه فعل الهی به طبیعت ذاتی او خواهد بود و او مجبور به آن نوع فعل قلمداد خواهد گردید.
- ۹- در برهان اخلاقی و همچنین در بیان نسبت خداوند با قوانین اخلاقی، تلقی از قوانین اخلاقی هم‌چون یک امر وجودی و نیازمند به معطی قوانین اخلاقی، علی‌رغم آنکه به نظر می‌آید فاعلیت الهی را تام نموده است، اما فاعلیتی برای خداوند ترسیم می‌کند که در استناد صفات نیک به خداوند و اخلاقی دانستن افعال او مشکلاتی به وجود می‌آورد؛ درحالی‌که این قوانین از سنخ وجودی نیستند که در معرض فعل الهی واقع گردد. افراط‌گری در تبیین فاعلیت الهی مسأله مهمی در فلسفه دین به نام «نسبت دین و اخلاق» به وجود می‌آورد که بحث نحوه استناد برخی صفات به خداوند از آن موارد است. در نتیجه، قبل از بحث درباره نسبت دین و اخلاق باید نحوه فاعلیت الهی تبیین گردد تا بر اساس آن بتوان موضع‌گیری مناسب در بحث دین و اخلاق نمود.

۱۰- در بحث تنوع و حقانیت ادیان، کثرت‌گرایان دینی تعابیری از نحوه تجلی خداوند در ادیان مختلف عالم پیش کشیده‌اند که دیگر موضوع حضور فاعلانه خداوند در عالم کم‌رنگ شده و در عوض به تکرار منفعلانه دین‌داران توجه ویژه گردیده است. در این نوع رویکرد، جلوه‌های معنوی از خداوند بدون آنکه ناظر به فعل او باشد مرکز توجه می‌گردد که این نیز خود به تلقی سوپراکتیویستی از خداوند خواهد انجامید. در نتیجه هر نوع برداشت از تغییرات و تحولات عالم بر اساس ربوبیت خداوندی که بر اساس یک مشیت حکیمانه و بخشنده‌وار به وجود آورده است کم‌رنگ می‌گردد. بدیهی است تصحیح پیش‌فرض نحوه فاعلیت الهی نوع برداشت‌های پلورالیستی را محدود خواهد نمود.

۱۱- اغلب مدل‌های نوآورانه در الهیات، هم‌چون الهیات پسامدرنی و یا الهیات پویشی، برای برآوردن توقعات انسان-مدارانه از خداوند به وجود آمده‌اند تا بتوانند بگونه‌ای برخی استلزامات باورهای نامطلوب دینی را - که توقعات انسان‌مدارانه آن‌ها را برآورده نمی‌کند - اصلاح کنند. این نوع مدل‌های الهیاتی درصدد هستند نحوه‌ای از فاعلیت الهی را که بیشتر با توقعات فرد تناسب دارد القا کنند. در این موارد نیز ارائه باورهای درست از نحوه فاعلیت الهی، مدل‌های فوق را به چالش می‌کشاند و از اساس نیاز به ارائه مدل‌های متفاوت دینی را زیر سؤال می‌برد. به هر حال مجموعه موارد پیش‌گفته ناظر به آن است که به جای تجزیه و تحلیل استدلال‌های فلسفه دین و واکاوی درستی و نادرستی آن‌ها، ضرورت دارد بیش‌ترین تلاش در ارائه تصویری درست و جامع از فاعلیت الهی به عنوان پیش‌فرض اساسی تمامی مطالب فلسفه دین انجام پذیرد. پس از ارائه تلقی درست، باید دوباره پرسش‌ها از نو ساخته و تنقیح گردند تا مسأله‌های فلسفه دین در این بستر مورد ارزیابی قرار گیرند و پاسخ‌ها در این زمینه مطرح گردند.

ویژگی‌های تبیین‌های موفق از فاعلیت الهی

از طرف دیگر، مسائل و پرسش‌های بنیادین فلسفه دین و پاسخ‌های مطرح‌شده تا کنون، تبیینی را موفق جلوه می‌دهد که به جنبه‌های مختلف فاعلیت الهی توجه نموده باشد. به نظر نگارنده تصویری از فاعلیت الهی باید ارائه شود که بتواند مشخصه‌های ذیل را داشته باشد:

- ۱- وابستگی وجودی عالم و بشر به خداوند را به خوبی بیان کند، بدون آن که این وابستگی عالم مخلوق را بخشی از خداوند قرار دهد (نفی وحدت تامه وجود)؛
- ۲- جایگاه خداوند را نه در اول عالم و نه ورای عالم که در تداوم هر لحظه عالم و فعل و انفعالات آن و برای هر ذره‌ای از اجزای عالم توضیح دهد؛
- ۳- حکمت و تدبیر الهی را در نظم و هماهنگی‌های اجزاء عالم در کلیه موارد تبیین کند، بدون آن که واقعیت شرور به آن خدشه وارد کند؛
- ۴- اراده خداوند را در هرگونه فعل و انفعال عالم به‌خوبی توضیح دهد، بدون آنکه اختیار انسان در اعمالش مورد خدشه واقع گردد؛
- ۵- بتواند علم الهی را به تک‌تک اجزای عالم در هر لحظه توضیح دهد، بدون آن که به بساطت الهی لطمه بزند؛
- ۶- کلیه تغییرات عالم را به گونه‌ای به خداوند نسبت دهد که ثبات ذات او مورد خدشه واقع نشود؛
- ۷- بتواند رحمت خاص خداوند را به انسان‌ها در موقعیت‌های خاص بگونه‌ای نشان دهد که مانع تلقی درست از رحمت عام خداوند برای کلیه تغییرات عالم نگردد؛
- ۸- از استناد موارد غیر وجودی (مثل قوانین اخلاقی یا زیبایی‌شناسی) به خداوند اجتناب کند؛
- ۹- قابلیت ارتباط مداوم انسان‌ها را با او فراهم کند.

ملاحظات فوق همان‌هایی هستند که «نظریه‌های فاعلیت» در فلسفه و الهیات اسلامی در صدد ارائه موفق‌ترین و جامع‌ترین تبیین برای آن بودند. به این جهت بود که هر مکتب فکری در اندیشه اسلامی در تبیین فاعلیت الهی به نحوی سعی نمود بیانی ارائه کند که بیش‌ترین وفاق را با شرایط پیش‌گفته داشته باشد. از انواع نظریات در این زمینه می‌توان به فاعلیت بالقصد در میان متکلمان و الهیات سنتی مسیحی، فاعلیت بالرضا در میان اشراقیان، فاعلیت بالعنایه در میان مشائیان و فاعلیت بالتجلی در بین اصحاب حکمت متعالیه اشاره نمود. البته این نظریات نتوانسته‌اند توفیق تحلیل و بسط گسترده‌ای پیدا کنند، لذا ادبیات موجود در این زمینه نیاز به تدقیق‌های فلسفی و تبیین‌های معرفتی و دسترس‌سازی‌های مفهومی بسیاری دارند. به نظر می‌رسد یکی از محورهای فعالیت فکری در آینده فلسفه دین باید این‌گونه تحلیل‌ها باشد.
